

بگویند آن بین سلفان	هر جوان که در بمل بر آید
صبح طاعت نمودن روز	نست شد تیره شام فوج
از معرفت در زمانه تو	گشت بر طبع هر کس که گوی
که از نفس از ار ازل ایام	همه رفته در راه اسلام
نه من که جواب جار کشد	فایده از مقام فار شد
سبک در دست محمد بنیر	دوین شمشیر کف کبیر
زنگ عاشق گرفت در علم	سحر کردید باهی موی علم
دود او آه کرم دو آلود	آب او گشت مشک کبیر
رفت بیرون گشت شرفا	مرا چون نگزیند کف
ولک بیست جانانی گشت	که دروغ بیوت از روزم
گشت انقضای ملک مهور	تافت ز آثار زهد کف
که بوی که نام کس جفت	صاحب خود عدل کس کف
شویم اول دهان شیر شکر	پاک سازم مشک باغبین
بکلا بشیر و باره بر شکر	بعد از آن نام مال او کف
گشت برینت بلبلت نیب	روی عالم گرفته چون کف

خان خانان گشته و	بسی سید عمر بهادر خان
چون رسید آن لاله مال	چو زنده چهارده بجک مال
نخل قد شمشیر منور تازه	نخل گشته در پخته منور
که از لطف غایت بزوانی	گشت سلطان محب صفای
خضر نو تنی راه بر کردید	گر غبار کاه و افروزید
روز کار شمشیر عدالت	که گشتن تلاوت قرآن
بشام تمسج مای جنت	بود در کشتن و لاله مال
انجین وقت با عتود	که بوقت شمشیر منور
روز از روزها در نیزه نکام	جمع بود از خواص عوام
می رسید فنی عالم گاه	بود بر اندام از زره
منصف مایه کمر دار	بهر علم حسا که وقار
از عقیدت محبت رویش	و خطوت باه در پیش
سبح از دژ مجلس علم	زینت افزای مجمع احرا
شیر مردیکان روز و شب	لیک دور از کلام لاف
بنده عالم خوابه دیگر	که در استیسی سبک باطن